

ماهیت‌شناسی صراط سلوک در آموزه‌های وحیانی

تاریخ دریافت ۱۳۹۷/۰۹/۲۱ تاریخ پذیرش ۱۳۹۸/۰۷/۱۵

محمدجواد رودگر*

۱۵۱

پیش

سال بیست‌ونهم / شماره ۱۰۴ / تابستان ۱۴۰۱

چکیده

اهمیت معرفت به صراط سلوک که کارکردهای انکارناپذیری در عرفان عملی خواهد داشت، امری است که سالک آگاه در صیروت به سوی خدا، محتاج شناخت ماهیت آن می‌باشد؛ زیرا در سلوک عناصری مثل سالک، مسلک، مسلوک‌الیه و سلوک از یک سو و آغاز و انجام سلوک تا شهود از دیگر سو مطرح است؛ بنابراین یکی از پرسش‌های زیرساختی سلوک عرفانی این است که اولاً صراط سلوک چیست؟ ثانیاً مصداق آن کدام است؟ در نوشتار حاضر با روش ترکیبی (نقلی و عقلی) پاسخ پرسش یادشده داده شد و پروتداد و یافته آن عبارت است از اینکه براساس معارف وحیانی و معالم حکمی - عرفانی صراط سلوک، نفس سالک مؤمن است و معرفت نفس در حدود و بقای سیر و سلوک نقش اصلی دارد و ماهیت آن فطری، فقری، وحدانی و وجودی خواهد بود. ساختار مقاله نیز در قالب مقدمه‌ای درباره ظرفیت و ساختار وجودی انسان با هدف نیل به کمال حداکثری و فعلیت غیر قابل توقف در قوس صعود شکل یافته و آن‌گاه اهمیت، ضرورت و نقش کلیدی معرفت نفس و وحدت صراط و کثرت سبیل تبیین شده است تا صیروت و تصعید وجودی سالک در صراط سلوک تعلیل و تحلیل شود.

واژگان کلیدی: صراط، سلوک، معرفت نفس، سبیل، صیروت، ماهیت، وحدت و کثرت.

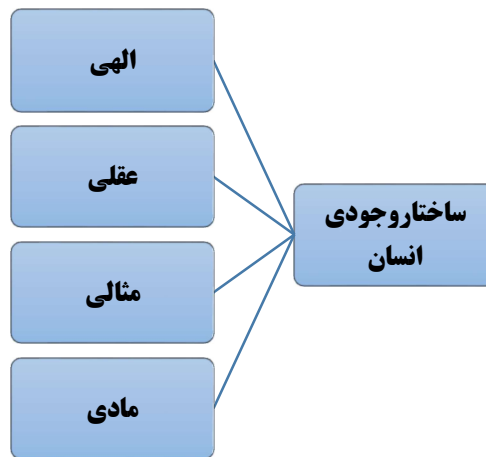
* دانشیار گروه عرفان اسلامی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی. dr.mjr345@yahoo.com

انسان در عرف حکمت متعالیه و عرفان اصیل «حیوان بالفعل» و «انسان بالقوه» است که استکمال وجودی اش از حیوانیت آغاز و به سوی «انسانیت» کمال می‌یابد و این استکمال در متن وجود انسان تعبیه شده و در فطرت او عنصر کمال‌گرایی نهادینه شده است؛ به همین دلیل تفاوت عمل انسان با دیگر جانداران که ملاک «انسانیت» اوست در دو ناحیهٔ بینش‌ها و گرایش‌هاست و این تفاوت عمده و اساسی به «علم و ایمان» وابسته است. همچنان‌که «روح انسان» در دامن جسم او زاییده شده، تکامل یافته و به استقلال رسیده و اصالت یافته است (نظریه جسمانیة الحدوث و روحانیة البقاء بودن روح)، حیوانیت انسان نیز به منزلهٔ لانه و آشیانه‌ای است که انسانیت او در او «رشد» می‌یابد و متکامل می‌شود و چنان‌که خاصیت تکامل‌رهایی از محدودیت‌ها و وابستگی است، انسانیت انسان نیز به نسبت تکامل به سوی استقلال و حاکمیت بر سایر جنبه‌های آدمی گام بر می‌دارد. به تعبیر استاد شهید مطهری «حقیقت این است که سیر تکاملی انسان از حیوانیت آغاز می‌شود و به سوی انسانیت کمال می‌یابد... انسان در آغاز وجود خویش جسمی مادی است، با حرکت تکاملی جوهری تبدیل به روح یا جوهر روحانی می‌شود...» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ص ۲۶-۲۷) مراحل تکاملی نشئت نفس در نظام حکمت صدرایی، بر اساس حرکت جوهری اشتدادی عبارت‌اند از: ۱- نشئهٔ طبیعت که در آن نفس هنوز به تجرد نرسیده و فاقد هر گونه ادراک و حرکت ارادی است، شامل مراحل عنصری و معدنی و گیاهی نفس که همه مادی‌اند. ۲- نشئهٔ حیوانی، شامل همه مراحل که نفس در آنها از نوعی تجرد مثالی برخوردار است؛ اما انسان هنوز فاقد نفس ناطقه است. در این مرحله، نفس همان بدن مثالی است که ادراک جزئی و حرکت ارادی دارد. ۳- نشئهٔ انسانی که در آن، انسان واجد نفس ناطقه است؛ اما هنوز فاقد ادراک عقلی خالص است. ۴- نشئهٔ عقلی که در آن، نفس واجد ادراک عقلی خالص نیز هست، شامل تمام مراحل که نفس در آنها نوعی تجرد عقلی دارد (ر.ک: عبودیت، ۱۳۹۲، ج ۳، ص ۴۳۳-۴۳۴). بنابراین هویت انسانی از حدوث مادی و جسمانی شروع و به بقای مجردانه روحانی منتهی می‌گردد (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۹۲-۹۳). پس در حکمت صدرایی نفس ناطقه صورت انسان است که با ماده متحد است و صورت انسانی تمام حقیقت انسان و فصل‌اخیر و واجد تمام

حقایق مادون خویش و همانند برزخی که جامع دو عالم است، آخرین مرتبه حقیقت و معنای جسمانیت و اولین مرتبه روحانیت است که به همین جهت باب‌اللهی است که به واسطه آن به عالم قدس پای می‌گذارد (ر.ک: صدرای شیرازی، ۱۹۸۲، ج ۳، ص ۶۷) و انسان تکامل‌یافته انسان مسلط بر محیط‌های درونی و بیرونی است؛ یعنی انسان وارسته از محکومیت و محدودیت‌های بیرونی و درونی و وابسته به عقیده و ایمان (ر.ک: مطهری، ۱۳۷۷، ج ۲، ص ۲۱-۲۸) و باید دانست همه ملاک‌های انسانیت انسان به دست طبیعت ساخته و پرداخته نمی‌شود، بلکه به دست خود «انسان» ساخته و پرداخته می‌گردد که با درک و درد همه ارزش‌های الهی-انسانی و حرکت از درون به صورت «جوهری» نه عرضی حاصل‌شدنی است (ر.ک: همان، ج ۲۳، ص ۱۴۶-۱۴۹). انسان اساساً خلیفه‌الله و جانشین خداوند بر زمین است و موجودی است عظیم، با فطرتی پاک، خداگونه و استعدادهایی که توانایی رسیدن او را به سعادت ابدی و حقیقی دارند. این امکان تبدیل و تغییر، نوعی کیفیت است که در اصطلاح به آن، «کیفیت استعدادی» یا «امکان استعداد» اطلاق می‌شود (مصباح یزدی، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۱۸۷) و مقام خلیفه‌اللهی انسان دلالت تام بر مقام حقیقی و نهایی لایتنهی انسان دارد. ملاصدرای شیرازی نیز در این زمینه فرمود: «ان النفس الانسانية ليس لها مقام معلوم في الهوية ولا لها درجة معينة في الوجود كسائر الموجودات الطبيعية والنفسية والعقلية التي كل لها مقام معلوم، بل النفس الانسانية ذات مقامات و درجات متفاوتة و لها نشئات سابقة و لاحقة و لها في كل مقام و عالم صورة اخرى» (صدرای شیرازی، ۱۹۸۲، ج ۴، ص ۸۳/حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۶، ص ۲۳۶) و امام خمینی (رض) در این زمینه فرمود: «انسان به این حد حیوانی و طبیعی محدود نیست. برای همین انبیا آمدند تا ما را با ماورا هماهنگ کنند و فطرت نورانی است و بر صراط مستقیم قرار دارد» (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۲، ص ۳۵۸ و ج ۱۱، ص ۲۵۷ و ۱۳۷۸، صص ۱۰-۱۲ و ۶۲-۶۵)؛ چنان‌که فرمود: «انسان ادراکاتش و قابلیتش برای تربیت، تقریباً باید گفت غیر متناهی است... اگر انسان مثل سایر حیوانات تا همان حدی که حیوانات رشد می‌کردند، بود، انبیاپی لازم نبود...». به تعبیر امام «انسان لا حد است در همه چیز» (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۹، ص ۳۷۵ و ۱۳۷۷، ص ۸۱) یا فرمود: «انسان در باطن خودش و فطرت خودش تنهایی ندارد» (همو، ۱۳۷۸، ج ۱۶، ص ۲۰). آری انسان دارای دو ولادت است: ۱- ولادت تکوینی که بدان ولادت طبیعی و اولیه نیز گفته می‌شود و در این ولادت حیوان بالفعل و انسان بالقوه است و قوس نزول را در سیر از عالم

ملکوت به عالم ملک و ناسوت طی می‌کند. ۲- ولادت تشریحی که بدان ولادت فراطبیعی یا ولادت ثانویه نیز اطلاق می‌شود که در پرتو آگاهی، اختیار، علم صائب و عمل صالح حادث و حاصل می‌گردد و در این ولادت ثانیه قوس صعود را در سیر از عالم ملک یا ناسوت به عالم ملکوت پشت سر می‌گذارد و به عکس سیر اول مراحل کمال را یکی پس از دیگری می‌پیماید. پس اگر انسان آسمانی و ملکوتی گردد و تکامل جوهری اشتدادی و وجودی یابد، می‌تواند در «قوس صعود» عوالم ماده و مثال را پشت سر گذاشته، به عالم عقل راه یابد و «مرگ ارادی» چیزی جز این تصعید وجودی و عروج روحانی نیست و چنان‌که علامه حسن‌زاده آملی آورده‌اند «... ان الموت مطلوب بالاختیار و الانسان متوجه اليه بالطوع و الرغبة ای الرغبة الفطرية و الطوع الجبلی و الاختیار العقلي، لا الرغبة الخيالية و الوهمية...» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۰، ص ۶۶۶) و چه نغز و پرمغز امیرالمؤمنین علی علیه السلام در خصوص مرگ ارادی فرمودند: «موتوا قبل ان تموتوا و اخرجوا قلوبكم من قبل ان تخرجوكم منها» (نهج البلاغه، خ ۱۴۳) که برخی از اهالی معرفت بسیار پسندیده و حکیمانه «مرگ ارادی» را به «تولد ثانی» یا «ولادت ثانیه» تعبیر کرده‌اند: «فالنفس الانسانية مادام لم تولد ولادة ثانية و لم تخرج عن بطن الدنيا و مشيمة البدن لم تصل الى فضاء الآخرة و ملکوت السموات و الارض، کمال قال المسيح علیه السلام: لَنْ يُلج ملکوت السموات من لم يولد مرتين و هذه الولادة الثانية حاصلة للعرفاء الکاملين بالموت الارادی، و لغيرهم بالموت الطبيعي، فما دام السالك خارج حجب السموات و الارض فلا تقوم القيامة لانها داخل هذه الحجب و انما الله داخل الحجب، والله عنده غيب السماوات و الارض و عنده علم الساعة فاذا قطع المسالك فى سلوكه هذه الحجب و تبیح حضرة العنودية صار سرّ القيامة عنده علانية و علمه عيناً» (صدرای شیرازی، ۱۴۲۳ق، فصل سوم، باب یازدهم) و علامه حسن‌زاده آملی فرمودند: «العطيات بقدر القابليات» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۸۴، کلمه ۷۰) و سالک الی الله در پرتو عبودیت الهی و نورانیت وجودی به ولادت ثانیه که «مرتبه قلبیه» است و او قلبش را از غیر خدا تهی ساخته می‌رسد که بر چنین قلبی غیب حق تجلّی می‌نماید و دائماً چنین دلی به دلدار مشغول و چنین قلبی در انقلاب مستمّر به سر می‌برد و «ادب مع الله» و «ادب عندالله» یا ادب محض و حضور دارد. بنابراین در ولادت فراطبیعی یا حیات طیبه همان طوری که هستی دارای چهار ساحت مادی، مثالی، عقلی و الهی است، انسان نیز دارای مراتب و عوالم چهارگانه ماده، مثال، عقل و اله یا مادی، مثالی، عقلی

و الهی خواهد بود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۶۵-۱۶۸ و ۱۳۸۹، ص ۱۱۰-۱۱۶). سیر استکمالی انسان سالک آگاه نیز از چنین ساختار وجودی برخوردار است که نمودار پیش روی دربردارنده ساختار وجودی انسان است که هر گاه از بالا به پایین دیده شود، قوس نزول یا ولادت طبیعی و تکوینی و اولیه و هر گاه از پایین به بالا درک و دریافت شود، قوس صعود یا ولادت فراطبیعی و تشریحی و ثانویه را تصویر و ترسیم می نماید:



ناگفته نماند در سیر از ولادت اولیه به ثانویه، وجود انسان‌های هادی و کامل و کتاب هدایت جامع الهی برای تکامل وجودی انسان در ساحت علم و عمل امری ضروری است. این است که استعداد به کمال رسیدن و شدن، در متن وجود آدمیان به ودیعه نهاده شده تا قوای تحریکی را تعدیل و قوای ادراکی را تعالی بخشد و با رهزنان راه تکامل مبارزه کند و همواره متذکر بوده و از هر غفلت و نسیان و سهوی درباره حقیقت وجودی خویشتن و محبوب فطری‌اش رهایی یابد و به آزادی و آزادگی برسد و از همه تعلقات و تعینات بگذرد تا به «موت اکبر» و فنای فی الله و فنای از این فنا راه یابد که در قرآن کریم از این شدنی‌های مستمر و طی مقامات به «صیروت» تعبیر شده است. صیروت یعنی تحول جوهری و گردیدن‌های درونی و وجودی که از منزلتی به منزلت دیگر و از مرحله‌ای به مرحله دیگر درآمده و ناظر به «اطوار» وجودی انسان است. انسان استعداد شدن تکاملی و صیروت تعالی وجودی داشته و همواره در حال شدن و گردیدن یا تعالی و تکامل است.

ابن عربی در این زمینه می‌گوید: «از عجیب‌ترین امور آن است که انسان دائماً در ترقی است و لیکن به لطافت حجاب و نازکی آن و تشابه صورت‌ها آن را احساس نمی‌کند» (ابن عربی، ۱۳۷۰، ص ۱۲۴) و کاشانی در شرح این نکته می‌نویسد: «پس هر چیزی در هر آن و لحظه در حال ترقی است؛ زیرا پیوسته در حال قبول تجلیات الهیه وجودی است که تا ابد ادامه دارد ... انسان گاه به این امر وقوف نمی‌یابد ... و گاه به دلیل آنکه اینها تجلیاتی علمی، ذوقی خیالی یا شهودی‌ند، از آنها مطلع می‌شود» (کاشانی، ۱۳۷۰، ص ۱۰۲) که انسان همواره در حال شدن است و میان دو بی‌نهایت، بی‌نهایت صعود و بی‌نهایت سقوط قرار دارد و اگر منزلت خویش را در عالم وجود بشناسد و قدر خویش بداند، می‌تواند بر اثر ایمان و عمل صالح همه مرزها را درنوردیده و مقامات معنوی را طی نماید و پیشرفت را در همه سطوح و ساحات حاصل نماید. بر اساس یکی از آموزه‌های اسلامی (من استوی یوماه ...) (ر.ک: حر عاملی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۶، ص ۹۲) چنین برداشت می‌شود که انسان‌ها با عنایت به میزان آگاهی و عمل خویش سه دسته‌اند: دسته اول کسانی‌اند که ملعون‌اند و اینان روز دوشمان از روز اولشان بدتر است؛ یعنی سقوط را آن به آن تجربه می‌کنند. دسته دوم کسانی‌اند که روز دوشمان مثل روز اولشان است و اینان متوقف و ساکن‌اند. دسته سوم کسانی‌اند که روز دوشمان از روز اولشان برتر و بهتر و بالاتر است و اینان اهل صعود و صیوررت‌اند. دسته سوم کسانی‌اند که در خلق مدام و تجدد امثال وجودی قرار گرفته‌اند و شدن را در طول زندگی خویش تجربه کرده، هر دم از این باغ بری می‌رسد و تازه‌تر از تازه‌تری برایشان حاصل می‌شود. انسان اسلامی و حقیقی همواره پیشرفت همه‌جانبه را در ابعاد علمی و عملی یا ساحات‌های مادی و معنوی درک و دریافت می‌کند تا رشد متوازن داشته و از رشد کاریکاتوری دوری جوید؛ لذا در دستگاه تفکر اسلامی و منظومه معرفت و حیانی انسان در حال شدن دائمی و ترقی وجودی و تعالی هستانه است تا مقام خلیفه‌اللہی را در متن زندگی و بستر حیات خود به نمایش بگذارد. انسان موجودی دارای استکمال وجودی‌ای است که توقف‌نابردار و بدون مرز است؛ یعنی در کمال نوعیه‌اش هیچ محدودیت و مرزی ندارد. این مرزناپرداری و حدناپذیری انسان در فطرت کمال مطلق خواه او تعبیه شده و به ساختار وجودی او وابسته است که در قوس نزول از چه عوالمی به عالم ماده و ناسوت آمده و در قوس صعود از چه عوالمی باید عبور کرده، به عالم الهی راه یابد و نفس ناطقه انسانی مشتاق کمال به سوی حق (سبحانه) که کمال مطلق و مطلق کمال است، در حرکت جوهری اشتدادی به سر برده

و از حرکت جوهری به حرکت تجدد امثالی و از آنجا به حرکت حبی راه می‌یابد و حرکت تکاملی‌اش پایان‌ناپذیر است و سیر از کثرت به وحدت و از وحدت در وحدت یعنی عالم اسمای حسنای حق نموده و این سیرش را نهایی نیست؛ زیرا نفس ناطقه از جنس جسم و جسمانی نیست، بلکه از ورای عوالم ملکوت است و «مقام لایقی» را داراست (حسن‌زاده آملی، ۱۳۹۲، ج ۲، ص ۶۳) یا فرمود: «توقف نکن و بالا برو که به فرموده حضرت وصی امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام «مغیون من ساوی یوماه: اگر کسی دو روزش برابر باشد، مغیون است». این مغیون مشتق از غبن به فتح «غ» و «باء» است که به معنای ضرر معنوی است که ضرر در عقل و علم و فکر و رأی است، نه از غبن به فتح «غ» و سکون «باء» که به معنای ضرر مادی در مال و سنگ و گل است» (همان، ص ۲۰۱). یا فرمود: «در میان این جدول‌ها انسان بزرگ‌ترین جدول وجود است و اگر این جدول درست تصفیه و لایروبی شود، مجرای آب حیات و مجلای ذات و صفات می‌گردد» (همان، ص ۴۵۰)؛ بنابراین سلوک دارای ماهیت سیر (حرکت آفاقی) و صیر (حرکت انفسی) است و این سیر صیر عمودی است نه افقی؛ چه اینکه «سیر و سلوک عبد به سوی خدا، سیری عمودی است، نه افقی و منظور از "عمودی" در اینجا، عمودی در هندسه الهی است نه در هندسه طبیعی؛ یعنی به "مکانت برتر" راه یافتن است نه به "مکان برتر" رفتن؛ از این رو زاد و توشه‌ای طلب می‌کند تا انسان را در سیر به مکانت برتر کمک کند» (جوادی آملی، ۱۳۷۹، ج ۱۱، ص ۲۲۳) و خداوند برای شدن و شکفتن استعدادهای انسان عقل و وحی را آفرید تا به اراده و اختیار خویش راه صعود یا سقوط را برگزیند و رحمانی یا شیطانی گردد که انسان دل آگاه و خردمند، راه فطرت و صعود را در پرتو انسان کامل و هدایت‌های تشریحی را بر می‌گزیند و راهی کوی دوست و لقای محبوب می‌شود و صیرورت انسان تا مرحله لقای رب، صراطی می‌طلبد و باید دید آن صراط چیست و در کجاست؟ در بیرون وجود آدمی اس یا در درون وجود او؟ به تعبیر علامه جوادی آملی «عبد سالک برای رسیدن به لقای خدای سبحان نیازمند صراطی است که از آسیب کجی و اعوجاج و از دستبرد شیطان مصون باشد و محتاج نور هدایتی است که راه را به وی نموده، او را تا رسیدن به مقصد نهایی رهبری کند. عبد سالک در این آیه هدایت به صراط مستقیم را از خدا درخواست می‌کند و این هدایت همان هدایت تکوینی است؛ زیرا گوینده (نمازگزار یا قاری قرآن) پس از شناخت خداوند و ایمان به او، نور هدایت می‌طلبد تا در پرتو آن راه و پرتگاه را بشناسد و چون پویایی انسان

دائمی است و راه حق نیز مراحل فراوانی دارد، عبد سالک باید همواره هدایت به صراط مستقیم را از خدا بخواهد. صراط بزرگراهی است که از یک سو به خدای سبحان مرتبط است [و از این رو واحد است، نه کثیر] و از سوی دیگر در فطرت یکایک انسان‌ها قرار دارد و از نهاد آنها آغاز می‌شود و از این رو پیمودن آن دشوار نیست و هر کس آن را بپیماید، به لقاء الله می‌رسد» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، صص ۴۵۶ و ۴۶۰-۴۶۲).

بیان مسئله

با توجه به مطالب پیشین در تکامل‌گرایی فطری و عطش نیل به کمال امکانی نوعی انسان، مسئله بنیادین هر سالک صادقی در سلوک الی الله این است که بستر و مسلک حرکت و سلوک کدام است و دارای چه ماهیتی خواهد بود؟ به بیان دیگر متن و جاده صیروت و تصعید وجودی انسان در کجا قرار دارد؟ در درون انسان یا برون او؟ اگر نفس سالک مؤمن و فطرت توحیدی او صراط سلوک تا شهود است، ماهیتش چیست و چه ویژگی‌هایی دارد؟ معرفت به نفس به عنوان صراط سلوک چه نقش و کارکردهایی در سلوک صائب و صیروت صادق دارد؟ ناگفته نماند بر اساس منطق وحی و معارف مندرج در عرف عرفان و منظوی در حکمت متعالیه صراط سلوک ماهیت فقر وجودی - انفسی داشته و متن فطرت صراط سالک است.

پیشینه مسئله

از آنجا که کمال‌طلبی و استکمال درون، ذاتی بوده و در سرشت انسان تعبیه شده است، مسئله صراط سلوک همواره از دغدغه‌های آدمیان در طول تاریخ بوده و ادیان و مکاتب الهی الحدوث و بشری الحدوث در صدد پاسخ بدین نیاز وجودی برآمده‌اند و در اسلام از رهگذر وحی قرآنی و بیانی یا به عبارت دیگر تئولین، آیات و احادیث فراوانی در این خصوص از ساحت حق تبارک و تعالی و ذوات قدسی و نورانی پیامبر و عترت طاهره اش ﷺ صادر شد. در کتب تفسیری، به‌ویژه تفاسیر حکمی و عرفانی و در صحف عارفان الهی متناظر به عرفان عملی معارف دقیق و عمیقی در

این زمینه وجود دارد و در مکاتب عرفان عملی، بالاخص مکتب عرفانی نجف، نفس و معرفت بدان کلید کمال و مفتاح فتوحات معنوی و غیبی شمرده شد که شریعت حقه محمدیه ﷺ هیچ چیزی را در این مسیر مهمل نگذاشته و همه آنچه را سالک بدان نیاز دارد، بیان فرمود. در این بین صدارى شیرازی در حکمت متعالیه و علامه طباطبائی (رض) در المیزان و رساله الولایه و شاگردان مکتب آنها، صراط سلوک را بهتر و بیشتر از هر عالم دینی و سالک آگاهی تبیین نموده‌اند که دستمایه تحقیقی و سرمایه معرفتی ما در نوشتار پیش روی با ادبیات نوآمد و معطوف به برخی نیازها و ضرورت‌ها خواهد بود.

صراط سلوک

معرفت نفس کلید کمال و ورود به خزائن معارف و حقایق است و مشخص خواهد شد که چرا پیامبر اکرم ﷺ در سؤال مردی به نام مجاشع که از حضرت پرسید: یا رسول الله کیف الطريق الی معرفة الحق؟ حضرت فرمود: «معرفة النفس» چه خواهد بود؛ چنان‌که علی ﷺ فرمود: «نال الفوز الاکبر من ظفر بمعرفة النفس» (آمدی، ۱۳۷۳، ج ۶، ص ۱۷۲) یا فرمود: «معرفة النفس انفع المعارف» (همان، ص ۱۴۸) و «المعرفة بالنفس انفع المعرفتين» (همان، ج ۲، ص ۲۵)؛ خودشناسی کلید کمال و مادر معرفت و سلوک به سوی خداست. به تعبیر ملاصدرا شیرازی: «علم النفس هوام الحکمة و اصل الفضائل... خودشناسی مادر همه حکمت‌ها و ریشه و اساس همه فضیلت‌هاست» (ملاصدرا، ۱۳۸۰، ص ۷). غزالی نیز در باب معرفت نفس و رابطه‌اش با معرفت رب می‌نویسد: «أن مفتاح معرفة الله تعالى هو معرفة النفس كما قال سبحانه و تعالى "سَتْرِهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَ فِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ" و قال النبي ﷺ "من عرف نفسه فقد عرف ربه" و ليس شيء أقرب إليك من نفسك، فإذا لم تعرف نفسك فكيف تعرف ربك؟ ... و قد جمعت في باطنك صفات، منها صفات البهائم و منها صفات السباع و منها صفات الملائكة. فالروح حقيقة جوهرک و غيرها غریب منك و عاریة عندک؛ فالواجب علیک أن تعرف هذا» (غزالی، ۱۴۰۶، ص ۴۲۰). به تعبیر علامه حسن‌زاده آملی «فان معرفة النفس مفتاح خزائن الملكوت... به‌راستی که خودشناسی کلید گنجینه‌های ملکوت است» (حسن‌زاده آملی، ۱۳۷۷، نکته ۷۰۹).

اکنون با عطف توجه به جملات جمیل یادشده و اباحت پیشین بایسته است درک و دریافت شود که صراط سلوک چیست و در کجاست؟ اگرچه در کتب حکمی و صحف عرفانی اساطین حکمت و عرفان صراط سلوک را با بیانی عمیق و انیق تحلیل و تعلیل کرده‌اند؛ لکن ما در این نوشتار که رویکردی قرآنی - حدیثی دارد، صراط سلوک را با توجه به دیدگاه علامه طباطبایی بیان و تبیین می‌کنیم. علامه در ذیل آیه «یا ایها الذین آمنوا علیکم انفسکم لا یضُرکم من ضلَّ اذا اهتدیتم اِلَی اللّهِ مَرَجِعُکُمْ جَمِیعا فِیْبَیْنِکُمْ بِمَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ» (مانده: ۱۰۵) به تبیین عمیق معرفت نفس و صراط سلوک می‌پردازد که می‌توان دیدگاه ایشان را در ضمن مطالب ذیل تبیین کرد:

۱- «هدایت» و «ضلال» به دلالت التزامی از چهار عنصر حکایت دارد: ۱- «مسلك یا راه»؛ ۲- «مسلك الیه یا هدف»؛ ۳- «سالک یا رونده»؛ ۴- «سلوک یا رفتن». همان طوری که در تعبیر دقیق علامه آمده است:

و من المعلوم أن الضلال والاهتداء - وهما معنیان متقابلان - إنما یتحققان فی سلوک الطریق لا غیر، فالملازم لمتن الطریق ینتهی اِلی ما ینتهی اِلیه الطریق، و هو الغایة المطلوبة التي یقصدھا الإنسان السالک فی سلوکه، أما إذا استهان بذلك و خرج عن مستوى الطریق فهو الضلال الذی تفوت به الغایة المقصودة فالآیة تقدر للإنسان طریقاً یسلکه و مقصداً یقصده غیر أنه ربما لزم الطریق فاهتدی اِلیه أو فسق عنه فضل و لیس هناک مقصد یقصده القاصد إلا الحیاة السعیة، و العاقبة الحسنی بلا ریب لکنها مع ذلك تنطق بأن الله سبحانه هو المرجع الذی یرجع اِلیه الجميع: المهتدی و الضال (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۱۶۲).

مسلك الیه یا غایت و نهایت این سیر و سلوک، همانا خداوند تبارک و تعالی است؛ چنان‌که فرمود: «إلی الله مَرَجِعُکُمْ جَمِیعا» (مانده: ۴۵ و ۱۰۵). یا در جای دیگر می‌فرماید: «یا ایها الإنسان إِنَّک کادِحٌ اِلی رَبِّک کَدْحاً فَمَلَأَیْهِ» (انشقاق - ۶). مسلك سلوک الی الله همانا نفس مؤمن است؛ بنابراین راه هدایت که انسان را به سر منزل مقصود می‌رساند، همان «نفس» آدمی است: «فنفس المؤمن هو طریقُه الذی یسلکه الی ربِّه و هو طریق هداه و هو المنتهی به الی سعادتَه» (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۲۶۱). با توجه به این نکات است که در واقع «وحدت سالک و مسلك و مسلك الیه» صورت خواهد گرفت؛ به بیان دیگر وحدت «سالک و مسلك و مسلك الیه» وحدت

عینی و تغایر آنها اعتباری می‌باشد. با عنایت به تفسیر علامه از آیه شریفه «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ» روشن می‌گردد که آیه یادشده درحقیقت، انعکاس‌دهنده غرضی است که سایر آیات قرآن کریم از جمله آیات «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ» (حشر: ۱۸-۱۹) در مقام تحقق آن‌اند؛ چنان‌که نوشته‌اند:

ثم أمر المؤمنين في قوله "عَلَيْكُمْ أَنْفُسَكُمْ" بلزوم أنفسهم كان فيه دلالة على أن نفس المؤمن هو الطريق الذي يؤمر بسلوكه و لزومه فإن الحث على الطريق إنما يلائم الحث على لزومه و التحذير من تركه لا على لزوم سألک الطريق؛ كما نشاهده في مثل قوله تعالى وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ (انعام-۱۵۳) فأمره تعالى المؤمنين بلزوم أنفسهم في مقام الحث على التحفظ على طريق هدايتهم يفيد أن الطريق الذي يجب عليهم سلوكه و لزومه هو أنفسهم، فنفس المؤمن هو طريقه الذي يسلكه إلى ربه و هو طريق هداة و هو المنتهى به إلى سعاداته. فالآية تجلى الغرض الذي تؤمه إجمالاً آيات أخرى كقوله تعالى "يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ لْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ، وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ، لَا يَسْتَمْوِي أَصْحَابُ الدَّارِ وَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمُ الْفَائِزُونَ" (حشر- ۲۰) فالآيات تأمر بأن تنظر النفس و تراقب صالح عملها الذي هو زادا غدا و خير الزاد التقوى فللنفس يوم و غد و هى فى سير و حركة على مسافة، و الغاية هو الله سبحانه و عنده حسن الثواب و هو الجنة (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۱۶۶).

چنان‌که ملاصدرا می‌نویسد: «ان صراط التوحيد هو نفس المؤمن المسافر من بيت نفسه إلى الله امتثالاً لامره تعالى حيث قال "يا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَةً فَادْخُلِي فِي عِبَادِي وَ ادْخُلِي جَنَّتِي"» (فجر: ۲۷-۳۰/ صدرای شیرازی، ۱۳۶۰، ص ۱۹۰) و نیز می‌نویسد: «فإن المسافر إلى الله- أعنى النفس- تسافر فى ذاتها و تقطع المنازل و المقامات الواقعة فى ذاتها بذاتها...» (همو، ۱۴۲۳، ج ۹، ص ۲۹۰). یا می‌نویسد: «انسان به عنوان موجودی که دارای عقل هیولانی، عقل بالملکه و عقل بالفعل و عقل مستفاد است، در سیر استکمالی خود فرایند چندمرحله‌ای را

گذراننده و با حصول به عقل فعال، قوه نظری نفس تکامل می‌یابد (همو، ۱۳۸۷، ص ۳۱۱)؛ همچنین ایشان، کمال قوه عملی نفس را به طی مراتب چهارگانه تهذیب ظاهر با التزام به احکام شریعت، تطهیر باطن از صفات رذیله، آراستن نفس ناطقه به صور قدسیه و در نهایت فنای نفس از ذات خود که همان کمال انقطاع از ما سوی الله است، می‌داند (همان، ص ۳۲۴). بنابراین منتهای سیر استکمالی نفس در فعلیت یافتن قوای نظری و عملی نفس، کمال حقیقی نفس را در پی خواهد داشت. البته نفس در سیر استکمالی خود علاوه بر امور مذکور که مستلزم پالایش و صفای نفس است، نیازمند هدایت و لطف حق تعالی نیز می‌باشد (همو، ۱۳۸۰، ص ۲۰۸).

بدین ترتیب با توجه به تفسیر علامه از آیه صدوپنجم سوره مائده، صراط سلوک «نفس انسان» است و سلوک در این مسلک به سوی مسلوک الیه تعریف‌شونده و تحقق‌بردار است: «فنفس المؤمن هو طریقہ الّذی یسلکہ الی ربّہ و هو طریق ہداه و هو المنتہی بہ الی سعادتہ» (طباطبایی، ۱۳۹۳، ج ۶، ص ۲۶۱)؛ چنان‌که نوشته است: «ثم أمر المؤمنین فی قوله "عَلَيْكُمْ أَنْفُسُكُمْ" بلزوم أنفسهم کان فیہ دلالة علی أن نفس المؤمن هو الطریق الذی یؤمر بسلوکہ» (همان) و تعبیر شیرین و دلنشین صدرای شیرازی که نفس مؤمن را صراط توحید و مسافر را خود نفس می‌داند تا سیر استکمالی نفس را از عقل هیولایی به عقل بالمستفاد و حصول فعال در عقل نظری و تکامل نفس را از مرحله طبع تا فنای ذاتی در عقل عملی توصیف و تشریح نماید، تعبیری بلیغ و عمیق در بیان صراط سلوک است. صدرالمآلهین رضی اللہ عنہ ضمن ابراز شگفتی از یگانگی و اتحاد صراط با نفس انسان، درباره چگونگی این سیر درونی و تحوّل ذاتی مراتب مختلف نفس، چنین می‌نویسد:

باعث شگفتی است که صراط و مسافر و مسافت و متحرک یک حقیقت نیست و طریق آخرت که نفس انسانی آن را خواهد پیمود نیز این گونه است؛ پس همانا مسافر به سوی خداوند، یعنی نفس، در ذات خود مسافرت می‌کند و خود منازل و مقام‌های واقع در ذات خویش را درمی‌نوردد، پس در هر گامی، پای خویش را بر سر خود می‌نهد؛ بلکه سر خود را بر قدم خویش می‌گذارد و این، حقیقتی عجیب است ولیکن نزد اهل تحقیق و عرفان عجیب نیست (ملاصدرای شیرازی، ۱۴۲۳ق، ج ۹، ص ۲۹۰).

مراحل صیروت در صراط سلوک

صیروت انسان یا شدن و تصعید تکاملی اش در آیات بینات قرآن کریم بر اساس مراحل به شرح ذیل صورت می‌پذیرد (چون صیروت یعنی از نوعی به نوع دیگر و از مرحله ای به مرحله دیگر درآمدن و تحول درونی یا شدن وجودی است): همه هستی از جمله انسان به سوی خدای سبحان در صیروت‌اند: «الا الی الله تصیرالامور» (شوری: ۵۳)؛ لکن آدمیان بر اساس نوع و میزان معرفت و عمل صالح خویش در این رفتن جوهری و شدن همه‌جانبه چند طایفه‌اند: الف) برخی به سوی «اسم عظیم» خدا در حرکت‌اند و به دنبال علم یا کرامت یا حلم یا ... هستند و عبدالکریم یا عبدالعلیم یا عبدالحلیم و... می‌گردند و مظهر اسمی از اسمای عظیم الهی‌اند. ب) یا به سوی «اسم اعظم» در صیروت‌اند، آنان عبدالله و عبدالرحمن‌اند که از بزرگ‌ترین و زیباترین اسم‌های خدای سبحان‌اند: «قل ادعواالله او ادعواالرحمان ایا ما تدعوا فله الاسماء الحسنی» (اسراء: ۱۱۰). آنان که به سوی این دو اسم اعظم در صیروت‌اند، از اسم‌های عظیم گذشته و به سوی لقاء الله یا لقاء الرحمن حرکت می‌کنند؛ همچون جویباری که از دریاچه و دریا چشم پوشیده و به سوی اقیانوس می‌شتابند.

مرحله‌ای که انسان از «تعین اسمی» در می‌گذرد و به سوی «هویت ضمیری» که فراتر از «الی الله» و «الی الرحمن» است، صیروت می‌یابد، به تعبیر استاد مفسر و حکیم متأله جوادی آملی قرآن کریم در این بخش چهار دسته آیات را مطرح می‌کند: آیاتی که در آنها از صیروت به سوی «ضمیر غایب» یاد شده است: «الیه المصیر» (مانده: ۱۸ / غافر: ۳ / شوری: ۱۵ / تغابن: ۳). اگرچه این ضمیر به الله باز می‌گردد، چون الله به عنوان اسم ظاهر و تعینی از تعینات است، صیوروتی فراتر از آن هم یافت می‌شود که به چهره ضمیر غیب در می‌آید. آن‌گاه از چهره غیب فراتر می‌رود و به صورت خطاب جلوه می‌کند که انسان سالک صائر پروردگار خویش را مستقیماً خطاب کرده و به آن ذات منبع عرض می‌کند: «ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر» (ممتحنه: ۴) و نیز: «سمعنا و اطعنا و غفرانک ربنا و الیک المصیر» (بقره: ۲۸۵). این مرحله صیروت نه به سمت اسم است و نه به طرف ضمیر غایب، بلکه خطاب «به سوی تو» است.

دسته سوم آیات صیروت، آیاتی است که در آنها سخن‌گویی انسان به کناری نهاده می‌شود و

خداوند خود تکلم در این باره را بر عهده می‌گیرد؛ لیکن از صیوروت «به سوی ما» (با ضمیر متکلم مع الغیر) یاد می‌کند: «انا نحن نحی و نمیت و الینا المصیر» (ق: ۴۳). وقتی به صورت جمع از کلمه «ما» استفاده می‌کند، یعنی من با همه اسما و صفات خود، غایب صیوروت شمایم. دسته چهارم آیات که از تمام مراتب پیشین فراتر است، از ضمیر متکلم وحده استفاده شده است: صیوروت شما «به سوی من» است و با این تعبیر فقط از خود سخن می‌گوید: «ان اشکر لی و لوالدیک الی المصیر» (لقمان: ۱۴). با توجه به آیات پایانی سوره فجر معلوم می‌شود که صیوروت به سوی ضمیر متکلم وحده نهایت صیوروت انسانی است، چه در بخش عذاب، «فیومئذ لایعذب عذابه احد و لایوثق وثاقه احد» (فجر: ۲۵-۲۶) و چه در بخش پاداش و لقاءالله، «یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک راضیة مرضیة» (فجر: ۲۷-۲۸)؛ گرچه همه این مراحل کمال است و صیوروت به سوی خدا، لیکن هر مرتبه نسبت به مرتبه قبلی، کمال برتر است تا برترین مرحله که نهایت ظرفیت انسانی را فراهم می‌آورد و برای شهود مبدأ و منتهای هستی و اول، آخر، ظاهر و باطن آفرینش، انسان را به قله شهود می‌کشاند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۹، ص ۶۹-۷۱).

وحدت صراط و کثرت سبیل

اکنون پرسش این است که در کتاب و سنت، چنین صیوروتی چگونه بیان شده و صراط این صیوروت چیست؟ آیا در صراط سلوک وحدت حاکم است یا کثرت یا وحدت صراط و کثرت سبیل داریم؟ برای پاسخ‌گویی و تبیین پرسش‌های یادشده نکات ذیل را مطرح خواهیم کرد.

قرآن کریم آخرین و کامل‌ترین کتاب الهی بر اساس «اصل خاتمیت» و عناصری چون «جامعیت و کمال» دربردارنده همه نیازهای ثابت و متغیر و انتظارات بشر است و یکی از نیازهای اصولی، ثابت و فطری انسان که زیربنای همه نیازها نیز هست «معنویت‌گرایی»، عرفان‌گرایی، گرایش به لقاءالله، میل به تزکیه نفس و تهذیب درون یا صیوروت آگانه و آزادانه بسوی خداست که با عنوان سیر و سلوک به سوی محبوب و معبود از آن یاد می‌شود و قرآن کریم که هدف و رسالت اصلی‌اش «انسان‌سازی» است، مُحال است در زمینه‌های تکامل و تعالی وجودی انسان اصول و معیارها و شرائط و دستورالعمل‌ای را بیان نکرده باشد. قرآنی که عصاره پیام‌ها و آموزه‌هایش

«توحید» و رسالتش تربیت توحیدی انسان است و توحیدخواهی و توحیدگروی از نیازهای پایدار فطرت انسان است، نمی‌تواند در برابر چنین انتظارات و خواهش‌ها و گرایش‌های انسان بی‌تفاوت باشد و انسان را رها کند. قرآنی که نور الهی و هدایت، بصیرت، برهان، حکمت، موعظه و شفاست، جنبه هدایت‌گری و بصیرت‌بخشی و اقامه برهان و طرح حکیمانه‌اش را در همه ابعاد وجودی انسان حفظ کرده است و این «بهترین سخن» «اللَّهُ نَزَّلَ أَحْسَنَ الْحَدِيثِ» (زمر: ۲۳) بهترین سخن‌ها و بهترین طریقه‌ها برای هدایت معنوی و تربیت اخلاقی - عرفانی انسان در بر دارد. قرآن که فرمود: «قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَكِتَابٌ مُبِينٌ» به صورت شفاف و روشن فرمود: «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ وَيُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِهِ وَيَهْدِيهِمْ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»؛ یعنی هر انسانی که در جست‌وجوی رضای الهی و لقای الهی باشد، خداوند او را از نعمت‌های خاص معنوی و هدایت‌های ویژه الهی بهره‌مند می‌سازد: الف) هدایت به راه‌های امن؛ ب) خروج از تاریکی و ورود به نور به اذن خدا؛ ج) هدایت به راه راست. سپس «طریق احسن» را چنین معرفی می‌نماید: «وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ» (فصلت: ۳۳) و مصداق بارز و کامل آن را طریق پیامبر اکرم ﷺ دانسته می‌فرماید: «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف: ۱۰۸). در این آیه کریمه اولاً مهم‌ترین رسالت پیامبر اکرم ﷺ و پیروان راستینش همانا دعوت توحیدی قلمداد شد؛ ثانیاً مبنای دعوت توحیدی بصیرت (علم به همراه روشن ضمیری و خداترسی) است نه عوامانه، مزدورانه و مزدورانه؛ ثالثاً به تعبیر استاد جوادی آملی مراد از سبیل‌الله با عنایت به بسیاری از آیات دیگر که کلمه «سبیل» به «الله» اسناد یافت، راهی به سوی رفع حجاب و پرده‌برداری است؛ حجب و پرده‌هایی که ناشی از اعمال خود آدمیان خواهد بود (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۴۱، ص ۴۷۱)؛ چنان‌که در جای دیگر پیامبر اعظم ﷺ را در طریق و صراط مستقیم معرفی کرد: «وَادْعُ إِلَىٰ رَبِّكَ إِنَّكَ لَعَلَىٰ هُدًى مُسْتَقِيمٍ» (حج: ۶۷)؛ هدایتی که هم به خدای سبحان استناد دارد، «وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره: ۲۱۳) و هم به خود قرآن نسبت داده شده است، «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء: ۹) و هم به رسول اکرم ﷺ استناد داده شده است: «وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (شوری: ۵۲) و «طریق احسن» و «صراط مستقیم» را نیز به «رفیق حسن» توصیف کرد تا با نشان دادن مصادیق و الگوهایی که سیر الی‌الله داشته‌اند، انسان خواهان معنا و حقیقت راه را گم نکند، «وَمَن يَطِعِ اللَّهَ

وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء: ۶۹) و یا قرآن کریم صراط مستقیم را همان «دین» معرفی می‌کند: «قُلْ إِنِّي هَدَانِي رَبِّي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ دِينًا قِيمًا (انعام: ۱۶۱) و سپس اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام صراط مستقیم معرفی شده‌اند: «والله نحن الصراط المستقیم» (جمعه عروسی، ۱۳۷۳، ج ۱، ص ۲۲) تا مفهوم و مصداق و راه و روند و صراط و مسالک صراط که عین صراط مستقیم است، معرفی شوند و انسان گرفتار خَبْط و خطاهایی مفهومی یا مصداقی در راه‌شناسی، روندشناسی و راهنماشناسی نشود که فرمود: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» (انعام: ۱۵۳). به تعبیر علامه جوادی آملی «صراط مستقیم بزرگراهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است و از این رو در روایات بر قرآن کریم و امام معصوم علیه‌السلام تطبیق شده است و همچنین در زبان عربی از بزرگراه به این جهت که رهرو در آن از گم‌شدن مصون است، به «امام» تعبیر می‌شود: «وَإِنَّهُمَا لَبِإِمَامٍ مُّبِينٍ» (حجر: ۷۹) یعنی دو شهری که در حادثه هلاکت انطاکیه ویران شد، بر سر بزرگراه مکه به شام بود. حرکت به دنبال قرآن و امام معصوم علیه‌السلام نیز گام نهادن در بزرگراهی است که یقیناً به مقصد منتهی می‌شود و صراط همین بزرگراه است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۶۷). بنابراین «وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ بَيِّنَاتٍ لِكُلِّ شَيْءٍ وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ» (نحل: ۸۹) معنای حقیقی خویش را داشته، راه تکامل به سوی خدا را به صورت جامع و کامل نشان می‌دهد و آداب و اسرار «سیر الی الله» و ابعاد و اضلاع و لایه‌های مختلف آن را نیز روشن می‌نماید و بحر عمیق و ناپیدا کرانه‌ای است که هر انسانی به قدر استعداد علمی و عملی‌اش می‌تواند در هر زمان و زمین و زمینه‌ای از آن بهره‌وری نماید و باید دانست که طرق و راه‌ها به سوی خداوند از جهت کمال و نقصان و از جهت پرارزش و کم‌ارزش در جهت قرب و نزدیکی آنها به منبع حقیقت مختلف است؛ اما صراط مستقیم مثل اسلام و ایمان و عبادت و اخلاص و اخبات است. به تعبیر علامه محمدحسین حسینی تهرانی «صراط مستقیم امری است که در جمیع سبیل‌های خداوند تعالی محفوظ است و در عین آنکه با سُبُل با هم در درجات و مراتبشان اختلاف دارند و صراط مستقیم در همه آنها و با همه آنها است (ر.ک: حسینی تهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۳۴-۲۳۸). به همین دلیل است که خدای سبحان در قرآن می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ» (انعام: ۱۵۳)؛ یعنی مصداق عینی سبیل‌الله را که صراط مستقیم الهی است و تحت اشراف صراط

مستقیم و مصداق آن انسان کامل و معصوم است، معرفی می‌نماید و تبعیت از آن را مطالبه می‌کند و می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ»؛ زیرا سبیل الطاغوت و «سبیل الغی» در برابر سبیل الله و سبیل الرشد وجود دارد و البته در عین حال می‌فرماید کسانی که اهل مجاهدت‌اند و دارای اندیشه و انگیزه و اخلاق و اعمال توحیدی و پاک وعده هدایت آنها را می‌دهد، «وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا» (عنکبوت: ۶۹) تا از طریق سبیل الله که راه‌های کوچک است، به «صراط الله» که بزرگراه هست، بپیوندند تا سبیل به صراط منتهی شود؛ لذا در آیه مورد بحث «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» (مانده: ۱۶) را مطرح کرد و به تعبیر علامه جوادی آملی «سُبُلَ السَّلَامِ» همان سلامت در نشئه‌های سه‌گانه میلاد، موت و مبعث است» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۷۳)؛ همچنین «هدایت به سُبُل سلام که با "سلامت به مقصد رساندن" است و ویژه طالبان رضوان الهی است...» (همان، ص ۴۷۴). حال آیا این کتاب هدایت الهی که کتاب توحیدی، معرفت و ولایت است، انسان را در صراط سلوک الی الله هدایت نمی‌کند و سُبُل سلام را نشان او نمی‌دهد؟ کتابی که «نور» است و «تبیان»، نمی‌تواند نسبت به مقصد عالی‌ه انسانی یعنی توحید و لقای ربّ بی-تفاوت باشد و انسان‌ها را به حال خود واگذارد و دردهای آنها را درمان نکند و نیازهای آنها را تأمین ننماید، اگرچه سُبُل و راه‌های به سوی خدا فراوان است و صراط مستقیم را بر همه آنها هیمنه و احاطه بخشیده و همه راه‌های گوناگون را جهت داده و به صراط منتهی می‌سازد تا از رهگذر کثرت به وحدت تبدیل گردند. راه نماز، راه خدمت به خلق، راه حج، خمس و زکات، راه امر به معروف و نهی از منکر، راه گره‌گشایی از مشکلات مردم، راه خدمت به والدین، احترام به رهبر، معلم و همه صاحبان حقوق معنوی و... راه تجارت مشروع، سیاست عادلانه، عبادت خالصانه، تعلیم و تربیت الهی و... لذا همه احکام و حکم الهی مصداق «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ سُبُلَ السَّلَامِ» است (ر.ک: حسینی تهرانی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۲۸-۲۳۴) و از نظر مصداقی و کارکردگرایانه نیز «نور» و «صراط مستقیم» به وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ و علی ﷺ یا همه ائمه ﷺ تفسیر شده است (ر.ک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۴، ج ۴، ص ۳۲۲) که ذکر بطون آیات است تا رونده راه خدا نشانه‌های محکم و اسوه‌های حسنه را در طریق احسن الهی مشاهده کند و با آنها از حیث عقیدتی، اخلاقی و عملی تشابه پیدا کند و سنت و سیره علمی و عملی آنان را چراغ هدایت و معیارهای قول و فعل خویش قرار دهد. البته چنان‌که اشاره شد، «يَهْدِي بِهِ اللَّهُ» به جمله «مَنِ اتَّبَعَ رِضْوَانَهُ» مقید شده است تا

شرط هدایت‌پذیری و شمول عنایت خدا گردد و به تعبیر علامه طباطبایی (رض) «وقتی هدایت بالقوه‌اش فعلیت پیدا می‌کند که مکلف پیرو رضوان و خوشنودی او باشد؛ پس مراد از «هدایت» در اینجا هدایت به معنای رساندن به مقصد است، نه هدایت به معنای نشان‌دادن راه و آن این است که پیرو رضوان خود را در راهی از راه‌های سلام خود و یا در همه راه‌های سلام خود کند و یا وارد در بیشتر آن راه‌ها یکی پس از دیگری بسازد...» (طباطبایی، ۱۳۸۳، ج ۵، ص ۴۰۰). بنابراین به همین دلیل «وَيَهْدِيهِمْ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» را نیز ذکر کرد تا بفهماند صراط مستقیم «راهی است مهیمن و سرآمد بر همه راه‌های دیگر خدای تعالی. قهراً هدایت به سوی صراط مستقیم نیز هدایتی مهیمن بر سایر اقسام هدایت است، هدایت‌هایی که مربوط به سُبُل جزئی است» (همان، ص ۴۰۲) و البته پیوند وجودی و اتحاد صراط و سالک نیز روشن شده است (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۹۴-۵۰۲). بنابراین صراط سلوک نه تکثربردار عرضی است (صراط‌های مستقیم سلوک نداریم) (همان، ص ۴۶۶) و نه اختلاف و تخلف‌پذیر است. استاد جوادی آملی در بیان راز این وحدت و تعددنابردای می‌نویسد: «سرّ تعددناپذیری صراط آن است که به خدا استناد دارد و راه مستقیم الهی یکی بیش نیست و هرچه بر خلاف آن باشد، "سبیل الغی" است؛ اما راه‌های انحرافی (سُبُل) فراوان است. این بزرگراه محفوظ که یکی بیش نیست، از یک سو به خدای سبحان مرتبط است و از سوی دیگر در فطرت یکایک انسان‌ها قرار دارد و هر کس آن را طی کند، به لقای مهر خدا می‌رسد. صراط مستقیم، بزرگراهی است که ورود به آن، ورود به حوزه امنیت، سلامت و هدایت است» (همان). در صراط سلوک وحدت حاکم است؛ به بیان دیگر راه رسیدن به خدا از منظر کلی، منطقی و معیارسلوک، بیش از یک راه نیست؛ چنان‌که خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید: «وَأَنَّ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: ۱۵۲). اما از نظر جزئیات، با توجه به استعدادها، استحقاق‌ها و ظرفیت و طبایع و مزاج‌های افراد متفاوت و متعدد می‌شود؛ یعنی وحدت صراط و کثرت سبیل یا وحدت‌گرایی در صراط سلوک و کثرت‌گرایی در سبیل سلوک. در این زمینه توجه عزیزان را به مطلبی متین از استاد جوادی آملی جلب می‌کنم: «قرآن کریم در برابر راه‌های انحرافی که از پیروی آنها نهی شده است (وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ)، از «سُبُل‌الله» نیز یاد می‌کند و وعده هدایت اهل مجاهدت به سبیل مزبور را می‌دهد (وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا). سبیل الله همان راه‌های کوچکی است که به بزرگراه

(صراط) می‌پیوندد و اگر سیلی به صراط منتهی نشد، همان راه‌های ضلالتی است که انسان‌ها از پیروی آن نهی شده‌اند؛ زیرا به پرتگاه منتهی می‌شود. دستورهای صحیح اخلاقی، فقهی، حقوقی راه‌های فرعی است که به صراط مستقیم توحید مرتبط است؛ چنان‌که راه‌های انحرافی اخلاقی و مانند آن سبیل‌های فرعی است که به شرک مرتبط است. سُبُلُ الله که کثیر است از صراط مستقیم که واحد است، جدا نیست و رابطه سبیل الله با صراط مستقیم به دو گونه قابل تصویر است: الف) اینکه سُبُلُ راه‌هایی فرعی باشد که به صراط می‌پیوندد؛ همانند نورهای ضعیف گوناگون که به خورشید منتهی می‌شود؛ ب) اینکه صراط مستقیم با وحدت انبساطی و گسترده‌ای که دارد، راه‌های فرعی (سُبُل) را نیز زیر پوشش خود داشته باشد. بر اساس این تصویر راه‌های فرعی نیز در حقیقت متن صراط است و از مراحل اصلی آن محسوب می‌شود» (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۶۸). چه حکیمانه علامه طباطبایی در این باره می‌فرماید:

أَنَّ الطَّرِيقَ إِلَى اللَّهِ مُخْتَلِفَةً كَمَا لَمْ يَنْقُصْ وَغَلَاءٌ وَرَخِصًا، فِي جِهَةٍ قَرِيبًا مِنْ مَنَبَعِ الْحَقِيقَةِ وَالصِّرَاطِ الْمُسْتَقِيمِ كَالْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْعِبَادَةِ وَالْإِخْلَاصِ وَالْإِخْبَاتِ، كَمَا أَنَّ مَقَابِلَاتِهَا مِنَ الْكُفْرِ وَالشَّرْكِ وَالْجُحُودِ وَالطَّغْيَانِ وَالْمَعْصِيَةِ كَذَلِكَ، قَالَ سُبْحَانَهُ «وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُؤْفِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يَظْلَمُونَ» وَ هَذَا نَظِيرُ الْمَعَارِفِ الْإِلَهِيَّةِ الَّتِي تَتَلَقَّاها الْعُقُولُ مِنَ اللَّهِ فَإِنَّهَا مُخْتَلِفَةٌ بِاخْتِلَافِ الْأَسْتِعْدَادَاتِ وَ مَتَلَوْنَةٌ بِأَلْوَانِ الْقَابِلِيَّاتِ عَلَى مَا يَفِيدُهُ الْمَثَلُ الْمَضْرُوبُ فِي قَوْلِهِ تَعَالَى: «أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا...» (طباطبایی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۳-۳۴).

چنان‌که استاد جوادی آملی نیز در این مقوله فرمود: «سبیل و صراط، حقیقت جدای از نفس نیست که مانند حرکت در مکان، راهی باشد و رونده‌ای تا در بستر بیرونی حرکت کند؛ بلکه راه، همان باورها و اوصاف نفسانی اوست؛ چون مبدأ و منتهای حرکت جدای از متحرک نیست. مبدأ، قوه‌ای در ذات متحرک و منتهای هم فعلیت آن است. مسافت را نیز بایستی همان درجات وجودی و عین متحرک دانست (جوادی آملی، ۱۳۸۱، ج ۷، ص ۲۴۰-۲۴۱)؛ همان گونه که در جای دیگری می‌فرماید: «معنای "صراط مستقیم" همان "راه استقامت" و در برابر "راه اعوجاج" است. راه معوج آن است که همراه با تخلف و اختلاف است و صراط مستقیم راهی است که از این دو آسیب مصون باشد. اما مصداق صراط مستقیم از نظر قرآن کریم همان "دین قیم" است (قل إني هداني ربي إلي

صراط مستقیم دیناً قِیماً ملة ابراهیم حنیفاً) و دین قیم دینی است که خود ایستاده است و دیگران را نیز برپا می‌دارد و سرّ اینکه از دین قیمی که همان صراط مستقیم است، به "ملت ابراهیم" یاد می‌شود و دین به روش او نسبت داده می‌شود، این است که برجسته‌ترین روش را ابراهیم خلیل علیه السلام ارائه کرده است و "حنیف" به معنای کسی است که در متن راه حرکت می‌کند و در مقابل "جنیف" و "متجانف" یعنی کسی است که به راست یا چپ گرایش دارد (همو، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۶۶).

اتحاد سالک و صراط

بنا بر این که نفس مؤمن صراط سلوک یا مسلک سالک باشد، لازمه‌اش اتحاد سالک و صراط در سلوک خواهد بود. بدین جهت استاد علامه جوادی آملی در خصوص اتحاد سالک و صراط می‌فرماید: «صراط هم به خدای سبحان اسناد داده می‌شود (هذا صراط ربک مستقیماً، صراط الله الذی له ما فی السموات وما فی الأرض) و هم به راهیان (صراط الذین أنعمت علیهم). اسناد صراط به خداوند از آن جهت است که صراط همان دین، یعنی مجموعه معارف و قوانینی است که خدای سبحان آن را به وسیله وحی بر پیامبران نازل کرده است. پس مبدأ آن خداست و از سوی دیگر عمل به آن نیز انسان را به لقای خدا می‌رساند. پس منتهای آن نیز خداست و چون مبدأ و منتهای آن خداوند است، اسناد آن به خداوند صحیح و موجه است. اما اسناد آن به سالکان، به عنوان (أصحاب الصراط السوی) مستلزم رابطه و پیوندی عینی بین صراط و سالک آن است و این پیوند، مصحح آن استناد است» (همان، ص ۴۹۴). علامه جوادی آملی نیز با توجه به آیه «یا ایها الذین آمنوا علیکم أنفسکم» در اهمیت و ضرورت معرفت نفس و سلوک در صراط نفس می‌نویسد: «و مفاده هو ان الانسان سالک الی الله و صائر الیه و لابد للسالک من الطریق، كما لابد من الغایة و اما الطریق فهی النفس و اما الغایة فهی جنة اللقاء و لا طریق لها الا معرفة النفس و تزکیتها و لاغایة للنفس الا لقاء خالقها» (همو، ۱۳۷۴، ج ۱، ص ۱۹۶) و سیرورت دارای انواعی است: الف) سیرورت تکوینی و همگانی: «وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (نور، ۴۲) ب) سیرورت تکاملی و خصوصی: «رَبَّنَا عَلَیْكَ تَوَكَّلْنَا وَإِلَیْكَ أَنْتَبْنَا وَإِلَیْكَ الْمَصِيرُ» (ممتحنه، ۴) به تعبیر استاد جوادی آملی «آیاتی که در آنها تعبیر سیرورت به معنای متحول گردیدن آمده است، ناظر به حرکت نفسانی و

درونی است که آن را صیر می‌گویند» (جوادی آملی، ج ۱۴، ۱۳۶۹، ص ۱۵۴) که این «صیر» ناظر به دو بخش از «شدن» است: شدنی که مربوط به همه هستی از جمله انسان است، «أَلَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَصِيرُ الْأُمُورُ» (شوری. ۵۳) و بخشی که ناظر به شدن انسان بر اثر آگاهی، آزادی، انتخاب و عمل برای دستیابی به هویت وجودی خویش و بازگشت به خویشتن است تا فاصله بین خود و خدا را بردارد و خداگونه شود. بدین روی صیوروت به «إِلَى اللَّهِ» و «إِلَيْهِ الْمَصِيرُ» یعنی از عمومیت و تعیین اسمی، به هویت ضمیری می‌رسد تا مراحل تکاملی و مراتب شدن انسان را ترسیم و تصویر کند (ر.ک: طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۴۶-۴۹).

مصادیق صراط مستقیم سلوک

اکنون با عطف توجه به اباحت پیشین باید توجه داشت که در وحدت صراط و سالک، یکی از مباحث مفهوم‌شناختی و در عین حال مصداق‌شناختی بسیار بنیادین در بینش اسلامی، گرایش دینی، کنش و حیانی و منش اهل بیتی این است که صراط سلوک با مقوله امامت و ولایت از حیث علمی و امام و ولی از جهت عملی متحد بوده و گره خورده است و این حقیقت گویای سلوک در صراط در پرتو هدایت عام (ارائه طریق) و خاص (ایصال به مطلوب) امام و معیت عامه و خاصه ولی خداست. همان طوری که در احادیث و روایات نیز بدین معنا اشاره شده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم: امام صادق علیه السلام فرمود: «والله نحن الصراط المستقیم» (جمعه عروسی، نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۱) و امام سجاد علیه السلام فرمود: «نحن أبواب الله و نحن الصراط المستقیم» (همان، ص ۲۲) و امام صادق علیه السلام فرمود: «الصراط المستقیم أمير المؤمنين علی علیه السلام» (صدوق، ۱۴۰۴ق، ص ۳۲) و پیامبر صلی الله علیه و آله [فی یوم الغدیر] فرمود: «معاشر الناس أنا صراط الله المستقیم الذی أمرکم باتباعه ثم علی من بعدی ثم ولدی من صلبه أئمة یهدون بالحق و به یعدلون» (مجلسی، ۱۴۰۴ق، ج ۳۷، ص ۲۱۲)؛ همان طوری که در آیه «وَ أَنْ هَذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ وَلَا تَتَّبِعُوا السُّبُلَ فَتَفَرَّقَ بِكُمْ عَنْ سَبِيلِهِ ذَلِكُمْ وَصَّاكُمْ بِهِ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ» (انعام: ۱۵۲) بدین معنای منیع و حقیقت رفیع اشاره شد که مراد از «صراطی» هم می‌تواند راه خدا و هم می‌تواند راه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله که راه خداست، باشد و عترت طاهره علیهم السلام از پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله جدا نیستند و همه حقیقت واحدی‌اند که ظهورات متعدد دارند. بنابراین

سلوک در صراط نفس که صراط فطرت است و صراط فطرت، صراط حق تعالی و دین خداست، همانا صراط نبوت و امامت تفکیک‌ناپذیر از هم خواهند بود. چنان‌که گذشت، آیه یادشده به وحدت صراط و کثرت سبیل دلالت دارد؛ اگرچه در قرآن کریم کلمه «صراط» مفرد و کلمه «سبیل» به صورت جمع به کار رفته است. فلسفه وحدت صراط اسنادش به خداست و راه مستقیم یکی بیش نیست و هر راهی بر خلاف آن، «سبیل الغی» است؛ اما اگر سبیل یا راه‌های مختلف و متکثر سبیل الله باشند و به صراط منتهی شوند، مستقیم خواهند بود. همان طوری که قرآن کریم در برابر راه‌های انحرافی از «سبیل الله» در آیه «والذین جاهدوا فینا لنهیدنهم سبلنا» (عنکبوت: ۶۹) سخن به میان آورده است. به تعبیر استاد جوادی آملی سبیل الله با صراط مستقیم به دو گونه رابطه دارد: ۱- سبیل، راه‌های فرعی اند که به صراط می‌پیوندند؛ همانند نورهای ضعیف گوناگون که به خورشید مرتبط‌اند. ۲- صراط مستقیم با وحدت انبساطی و گسترده‌ای که دارد، راه‌های فرعی (سبیل) را نیز تحت پوشش خود دارد. بر این اساس راه‌های فرعی نیز درحقیقت متن صراط‌اند و از مراحل اصلی آن به شمار می‌روند (ر.ک: جوادی آملی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۴۶۶-۴۶۸ و ج ۲، ص ۲۷، ص ۴۱۹).

نتیجه‌گیری

انسان دو نوع سلوک به سوی خدا دارد: ۱- سلوک تکوینی و اجباری؛ ۲- سلوک تشریحی و اختیاری. آنچه در مقاله در صدد بیان آن بودیم، این بود که سلوک تشریحی و اختیاری سالک، محتاج و نیازمند صراطی است که او را به مسلوک‌الیه واصل نماید. پرسش این بود که آن صراط چیست؟ نوشتار حاضر عهده‌دار این بود که پس از بحث و بررسی ملاک انسانیت و چگونگی رهایی از حیوان بالفعل به انسان بالفعل و کمال‌گرایی حدنابردار و ناپیداگرانه در قالب سیر در قوس صعود، یعنی سیر از ملک به مافوق ملکوت بر محور ساختار وجودی‌اش، به بحث از ضرورت شناخت نفس و نقش کلیدی آن در ضرورت انسان، پاسخ پرسش یادشده را داده و روشن سازد که صراط سلوک در متن ذات و درون هر انسانی تعبیه و تقدیر شده و «نفس مؤمن» صراط سلوک است و ماهیت فطری، فقری، وحدانی و وجودی دارد. همچنین یکی از نتایج مقاله بیان این نکته بود که صراط سلوک، صبغه توحیدی داشته و استکمال علمی و عملی سالکان در معارف و حیانی و عرفان

اسلامی با این وصف وجودی تعریف‌بردار و تحقق‌پذیر است. از جمله مسائلی که در این تحقیق صورت گرفت نیز این بود که سالک بر اثر صبرورت بر مدار ساختار وجودی و در بستر صراط سلوک قدرت عبور از مراحل دانی به عالی را داشته و همواره در حال شدن و تحول جوهری اشتدادی می‌باشد و آنچه عامل قرار و ثبات درونی و آرامش وجودی اوست، همانا وصول به حق تبارک و تعالی و دیدار با دلبر و دلدار یا درک و دریافت بهشت لقاء الله است.

منابع

- * قرآن کریم.
- * نهج البلاغه؛ ترجمه محمد دشتی، قم: دفتر نشر الهادی، مؤسسه چاپ الهادی، ۱۳۷۹.
۱. آمدی، عبدالواحد؛ غرر الحکم؛ شرح جمال‌الدین محمد خوانساری؛ تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۳.
 ۲. ابن سینا، ابوعلی حسین بن عبدالله؛ الإشارات و التنبیها؛ با شرح خواجه نصیرالدین طوسی و قطب‌الدین رازی؛ ج ۱، قم: مطبوعات دینی، ۱۳۸۴.
 ۳. —؛ الشفاء؛ المقسم السادس، علم النفس، بیروت: المؤسسة العربية للدراسات و النشر، ۱۹۸۲م.
 ۴. ابن بابویه، محمد بن علی (شیخ صدوق)؛ معانی الاخبار؛ قم: منشورات مکتبه آیت‌الله العظمی المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق.
 ۵. ابن عربی، محمد بن علی؛ الفتوحات المکیه؛ ج ۴، بیروت: دار صادر، [بی‌تا].
 ۶. ابن ترکیه، صائغ‌الدین علی بن ترکیه؛ شرح فصوص الحکم؛ تصحیح محسن بیدار؛ ج ۲، قم، انتشارات بیدار، ۱۳۷۸.
 ۷. بحر العلوم، سید محمد مهدی بن مرتضی؛ رساله لب اللباب؛ با نقد و شرح علامه سید محمد حسین حسینی تهرانی؛ ج ۵، مشهد: انتشارات نور ملکوت قرآن، ۱۳۷۸.
 ۸. جوادی آملی، عبدالله علی بن موسی الرضا ؑ و الفلسفة الالهیه؛ قم: نشر اسراء، ۱۳۷۴.
 ۹. عبدالله، جوادی آملی؛ صورت و سیرت انسان در قرآن، قم: نشر اسراء، ۱۳۶۹.
 ۱۰. —؛ ده مقاله پیرامون مبدأ و معاد؛ تهران: انتشارات الزهراء، ۱۳۶۳.
 ۱۱. —؛ ادب فنای مقربان: شرح زیارت جامعه کبیره؛ ج ۱-۶، قم: مؤسسه اسراء، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱.
 ۱۲. —؛ تفسیر تسنیم؛ ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۸۴.
 ۱۳. —؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
 ۱۴. —؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۲، ج ۲، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.
 ۱۵. —؛ تفسیر موضوعی قرآن مجید؛ ج ۱۴، ج ۱، قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۹.

۱۶. —؛ رحیق مختوم (شرح حکمت متعالیه)؛ قم: مرکز نشر اسراء، ۱۳۷۵.
۱۷. عروسی حویزی، عبد‌علی بن جمعه؛ تفسیر نورالثقلین، تصحیح رسولی محلاتی، چ چهارم، قم: اسماعیلیان، ۱۳۷۳.
۱۸. حسن‌زاده آملی، حسن؛ هزار و یک نکته؛ چ ۴، تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۷.
۱۹. —؛ عیون مسائل النفس و سرح العیون فی شرح العیون؛ ترجمه ابراهیم احمدیان و سیدسعید بابایی؛ چ ۱، قم: انتشارات قیام، ۱۳۸۰.
۲۰. —؛ نصوص الحکم بر فصوص الحکم؛ تهران: مرکز نشر فرهنگی رجاء، ۱۳۷۵.
۲۱. —؛ هزار و یک کلمه؛ چ ۶، ج ۱، قم: بوستان کتاب، ۱۳۸۴.
۲۲. حسینی تهرانی، محمدحسین؛ رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولو الالباب؛ مشهد: انتشارات علامه طباطبایی، ۱۴۲۱ق.
۲۳. —؛ رساله لب اللباب در سیر و سلوک اولی الالباب؛ به کوشش سیدهادی خسروشاهی؛ چ ۱، قم: مؤسسه بوستان کتاب، ۱۳۸۹.
۲۴. حر عاملی، محمد بن الحسن؛ وسائل الشیعة الی تحصیل مسائل الشریعة؛ ط ۱، بیروت: احیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
۲۵. خمینی، سیدروح‌الله؛ تعلیقات علی شرح فصوص الحکم و مصباح الانس؛ چ ۱، تهران: مؤسسه پاسدار اسلام، ۱۴۰۶ق.
۲۶. —؛ تفسیر سورة حمد؛ چ ۵، [بی‌جا]: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸.
۲۷. —؛ مصباح الهدایة الی الخلافة و الولاية؛ مقدمه سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ چ ۵، تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۸۴.
۲۸. صدرالدین شیرازی؛ الحکمة المتعالیة فی الاسفار العقلیة الاربعة؛ بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۳ق.
۲۹. —؛ الشواهد الربوبیة فی مناهج السلوکیة؛ تصحیح و تعلیقه استاد سیدجلال‌الدین آشتیانی؛ چ ۳، قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۸۰.
۳۰. —؛ مجموعه رسائل فلسفی صدرالمتألهین؛ تصحیح حامد ناجی اصفهانی؛ تهران، حکمت، ۱۳۸۵.
۳۱. —؛ اسرار الآیات؛ مقدمه و تصحیح محمد خواجه‌جوی؛ تهران: انجمن حکمت و فلسفه، ۱۳۶۰.

۳۲. —؛ تفسير القرآن الكريم؛ ج ۳-۶، تصحيح محمد خواجوى؛ قم: انتشارات بيدار، ۱۳۶۱ش/۱۴۰۲ق.
۳۳. —؛ رساله سه اصل؛ تصحيح و تحقيق و مقدمه حسين نصر؛ تهران: بنياد حكمت اسلامى صدر، ۱۳۸۱.
۳۴. —؛ «المسائل القدسيه»، رسائل فلسفى؛ تعليق و تصحيح سيدجلال الدين آشتياني؛ ج ۳، قم: دفتر تبليغات حوزه علميه قم، ۱۳۶۲.
۳۵. —؛ شرح و تعليقه بر الهيات شفا؛ تهران: انتشارات حكمت اسلامى صدر، ۱۳۸۲.
۳۶. —؛ مبدأ و معاد؛ قم: بوستان كتاب، ۱۳۸۷.
۳۷. —؛ زاد المسافر؛ شرح سيدجلال الدين آشتياني؛ مشهد: دانشگاه فردوسى مشهد، ۱۳۶۰.
۳۸. طباطبايى، محمدحسين؛ الميزان فى تفسير القرآن؛ بيروت: مؤسسه الاعلمى، ۱۳۹۳ق.
۳۹. —؛ رساله الولاية؛ مقدمه حسن حسن زاده آملی؛ قم: بخشايش، ۱۳۸۱.
۴۰. —؛ تفسير الميزان؛ ترجمه محمدباقر همدانى؛ قم: انتشارات اسلامى، ۱۳۸۳.
۴۱. طباطبايى، سيدعلى؛ حضور و مراقبه؛ قم: مطبوعات دينى، ۱۳۸۵.
۴۲. عبوديت، عبدالرسول؛ درآمدى به نظام حكمت صدرائى؛ ۳جلدى، ج ۵، تهران: سازمان مطالعه و تدوين كتب علوم انسانى دانشگاهها، مركز تحقيق و توسعه علوم انسانى و مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى، ۱۳۹۲.
۴۳. غزالى، ابوحامد محمد؛ مجموعه رسائل الامام الغزالى؛ بيروت: دار الفكر، ۱۴۱۶ق.
۴۴. القيصرى، داود بن محمود؛ رساله التوحيد و النبوة و الولاية؛ با حواشى عارف محقق آقا محمدرضا قمشه اى، مترجم حيدر شجاعى؛ تهران، ۱۳۹۳.
۴۵. كلينى، محمد بن يعقوب؛ اصول كافى؛ ج ۴، بيروت: دار الصعب، دار التعارف، ۱۴۰۱ق.
۴۶. مجلسى، محمدباقر؛ بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الأئمة الأطهار؛ ج ۲، بيروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۴۷. مصباح يزدى، محمدتقى؛ آموزش فلسفه؛ ۲جلدى، ج ۶، تهران: مؤسسه انتشارات اميركبير، ۱۳۸۳.
۴۸. مطهرى، مرتضى؛ مجموعه آثار؛ ج ۲، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۷۸.
۴۹. —؛ مجموعه آثار؛ ج ۲۳، تهران: انتشارات صدر، ۱۳۸۳.